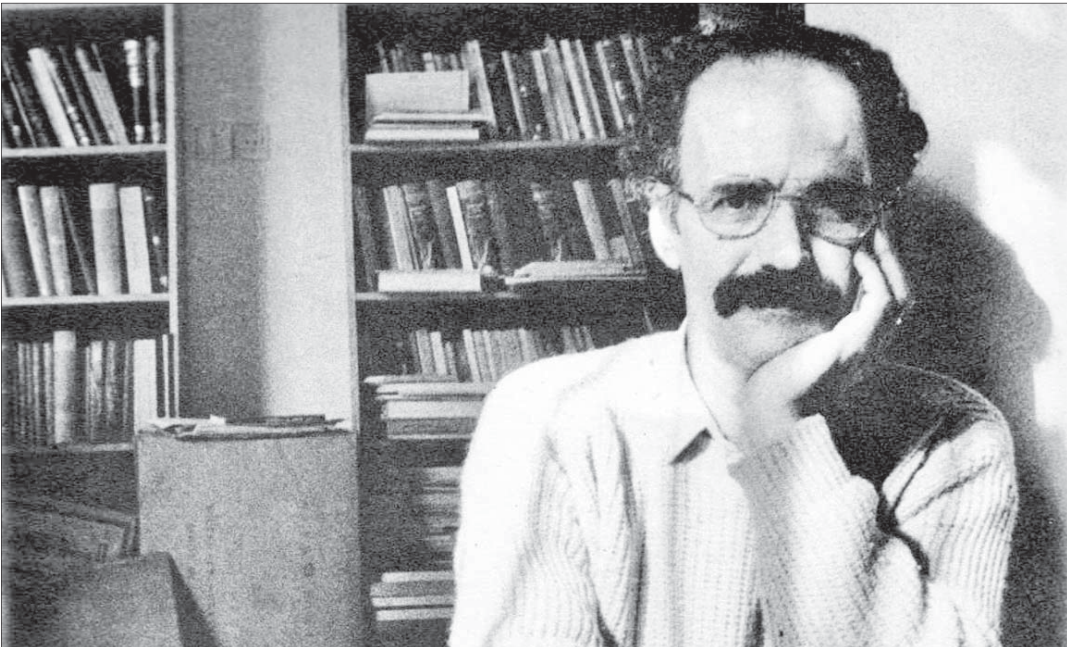




نقشِ نثر در «حدیث مرده بردار کردن آن سوار که خواهد آمد» هوشنگ گلشیری

جای خالی چند برگِ مخدوشِ مغلوط



علی شروقی

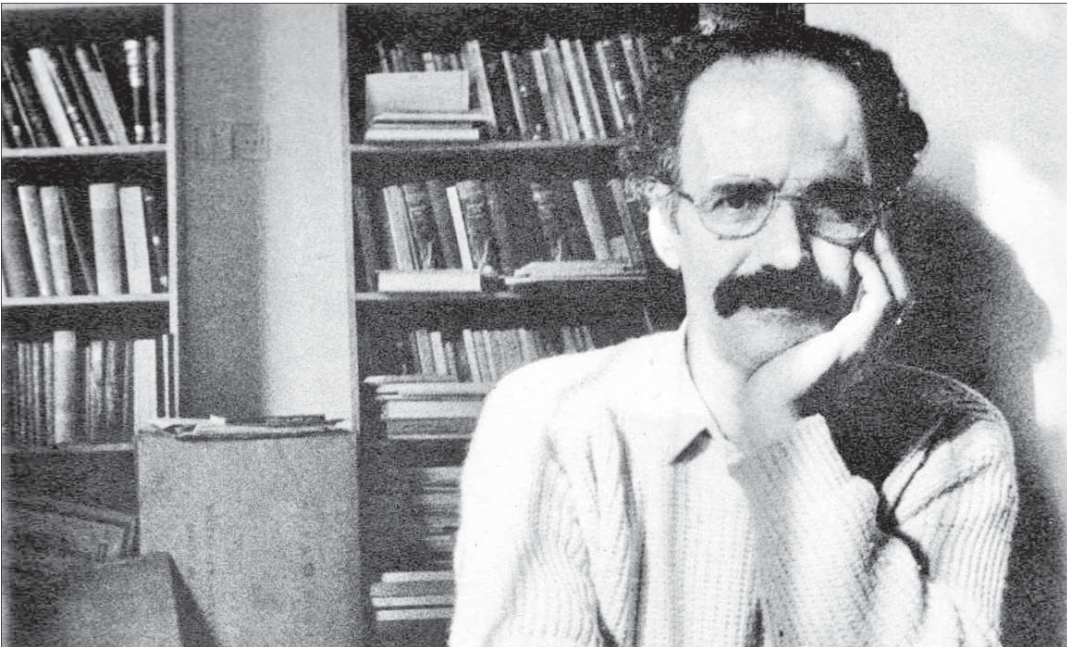
«حدیث مرده بر دار کردن آن سوار که خواهد آمد» هوشنگ گلشیری قصه بلندی است که تحریر اولش به گفته گلشیری در سال ۱۳۵۵ نوشته شده، یعنی در سال‌هایی که خواستِ سرنگونی شاه جدی‌تر شده بود و تا تحقق این سرنگونی دو سال بیشتر نمانده بود. در چنان شرایطی چندان عجیب نیست که چاپ «حدیث مرده بر دار کردن…»، چنان‌که گلشیری خود در یادداشت‌های مربوط به این قصه نوشته است، «امکان‌ناپذیر» بوده باشد، چراکه خواست سقوط سلطنت در قصه مستتر است و فراتر از آن خواستِ دگرگونی بنیادین ساختارهای سلطنت‌محور که در طول قرن‌ها چنان در ذهن و زبان و رفتار ریشه دوانده بودند که ریشه‌کن‌کردن‌شان شاق می‌نمود و «حدیث مرده بر دار کردن…» دست و پنجه نرم کردنی است با این شقاق. باری قصه بعد از سرنگونی شاه به چاپ رسید و در فاصله سال‌هایی که چاپ نشد گلشیری تغییراتی هم در آن داد.

شگرد گلشیری در روایت «حدیث مرده بر دار کردن…» همان شگردی است که سال‌ها بعد در مقاله‌ای به نام «روایت خطی»، مقاله‌ای که سال ۷۳ در مجله «تکاپو» و بعدها در جلد دوم کتاب «باغ در باغ» چاپ شد، آن را به‌عنوان جایگزینی برای تکنیک بازگشت به گذشته و جریان سیال ذهن و … مطرح کرد:

«مهم‌ترین نکته برای ما امروز کنار هم چیده شدن سطوح متفاوت مانی سپهری؛ مخاطبان فارسی‌زبان ادبیات داستانی با داستان‌نویسان قرن نوزدهم روسیه قرابتی دیرینه دارند و نویسندگان کلاسیک روس جزء نخستین نویسندگانی هستند که با پیدایش داستان‌نویسی در ایران، آثارشان به فارسی ترجمه شد. از نمونه‌های این ترجمه‌ها می‌توان به ترجمه صادق هدایت از داستان کوتاه «تمشک تیغ‌دار» آنتون چخوف و ترجمه رحمت الهی از «یادداشت‌های زیرزمینی» داستایفسکی اشاره کرد. در سال‌های مختلف ترجمه‌های زیادی از آثار نویسندگان کلاسیک روس منتشر شده است و در سال‌های اخیر علاوه بر کلاسیک‌ها، از آثار نویسندگان روسی متعلق به دوران بعد از فروپاشی شوروی هم داستان‌هایی به فارسی ترجمه شده است. چندی پیش نیز ترجمه‌گزیده‌ای از داستان‌های نویسندگان روس با ترجمه احسان چادگانی در کتابی با عنوان «دماغ»، عنوانی برگرفته از داستان معروف نیکلای گوگول، در نشر کتاب پارسه منتشر شد. داستان‌های این مجموعه بیشتر متعلق به نویسندگان مشهور قرن نوزدهم روسیه است و از بین نویسندگانی که آثاری از آنها در این مجموعه آمده، تنها ایوان بوبین، ایساک بابل و ماکسیم گورکی، قدری جدیدتر و متعلق به نیمه اول قرن بیستم هستند. شلیک و بوران از الکساندر پوشکین، پالتو و دماغ از نیکلای گوگول، بزشک دهکده از ایوان تورگنیف، درخت کریسمس و ازدواج و ماری دهقان از فنودور داستایفسکی، سه پیرمرد از لئو تولستوی، مرگ

مانی سپهری؛ مخاطبان فارسی‌زبان ادبیات داستانی با

داستان‌نویسان قرن نوزدهم روسیه قرابتی دیرینه دارند و نویسندگان کلاسیک روس جزء نخستین نویسندگانی هستند که با پیدایش داستان‌نویسی در ایران، آثارشان به فارسی ترجمه شد. از نمونه‌های این ترجمه‌ها می‌توان به ترجمه صادق هدایت از داستان کوتاه «تمشک تیغ‌دار» آنتون چخوف و ترجمه رحمت الهی از «یادداشت‌های زیرزمینی» داستایفسکی اشاره کرد. در سال‌های مختلف ترجمه‌های زیادی از آثار نویسندگان کلاسیک روس منتشر شده است و در سال‌های اخیر علاوه بر کلاسیک‌ها، از آثار نویسندگان روسی متعلق به دوران بعد از فروپاشی شوروی هم داستان‌هایی به فارسی ترجمه شده‌اند می‌توان به «ماری دهقان» و «درخت کریسمس و ازدواج» از داستایفسکی، «مرک یک کارمند» و «شرط» از چخوف و «دماغ» و «پالتو» از گوگول اشاره کرد که البته داستان «پالتو» در ایران بیشتر به «شنل» معروف شده است و نه فقط یکی از بهترین داستان‌های کوتاه گوگول که یکی از بهترین داستان‌های کوتاه ادبیات جهان است. داستانی که هنوز هم خواندنی و تازه می‌نماید. گوگول در این داستان نیز مانند بسیاری از دیگر



نقشِ نثر در «حدیث مرده بردار کردن آن سوار که خواهد آمد» هوشنگ گلشیری

جای خالی چند برگِ مخدوشِ مغلوط

از روایت‌های متفاوت و حتی متباین است. این نوع بیان یک قصه، امروز می‌تواند پایه نوعی داستان باشد متفاوت با داستان‌هایی که در آنها از تکنیک بازگشت به گذشته و جریان سیال ذهن و غیره سود می‌جویند.» چنین شگردی را گلشیری از ادبیات کلاسیک فارسی گرفته و آن را در «حدیث مرده بر دار کردن…» آزموده و ماهرانه به کار بسته بود. به واقع می‌توان گفت که «حدیث مرده بر دار کردن…» بیشتر وام‌دار دو نوع ادبیات است: یکی ادبیات دیوانیان دربار سلاطین که کل سرسبدش «تاریخ بیهقی» است و دیگری ادبیات عرفانی منثور که از نمونه‌های شاخص‌اش تذکرةالاولیا«، عطار را می‌توان مثال زد. نثر گلشیری در «حدیث مرده بر دار کردن…» اجرائی استاندارد از نثر بیهقی است و آن‌چه گلشیری به این نثر نوشته، قصه قدیمی اسطوره‌پردازِی مردم به‌ستوه‌آمده از ظلم شاهان و امیران است و دل‌بستن‌شان به نقشی که آن را نقشِ کسی می‌پندارند که خواهد آمد و بنیاد ظلم را بر خواهد انداخت و می‌بینیم رفته‌رفته چطور این نقش حرکتی پدید می‌آورد علیه ظلم که این حرکت پوشیده در رمز و رازها و رفتارها و گفتارهایی بعضاً عارفانه هم هست. حدیث نقش را



«حدیث مرده بردار کردن آن سوار که خواهد آمد» هوشنگ گلشیری

حدیث مرده بردار کردن آن سوار که خواهد آمد به روایت خواجه ابوالمجد محمدبن علیبن ابوالقاسم وراق دبیر راقم حدیث: هوشنگ گلشیری نشر نیلوفر

ادبیات

و عصبانی را که حول آن در می‌گیرد، خواجه ابوالمجدمانی نوشته است و راقم حدیث این خواجه قول‌هایی از دیگران را نیز در باب داستان نقش می‌آورد. اما خواجه ابوالمجد فقط راوی این حدیث نیست. پای او به واسطه غلامش، زید، چنان به واقعه باز شده که دست آخر او و زید به اتهام عاملان آشوب و حصبان به زندان می‌افتند و در پایان قصه زید از خواجه ابوالمجد می‌خواهد که صدای او و همانندان او را که هرگز صدا و حضوری در تاریخ‌های رسمی نداشت‌ه‌اند در تاریخ ثبت کند. این جاست که با حضور زید در نثر بیهقی‌وار خواجه‌ای از دبیران دربار که همراه غلامش با به کوچه و خیابان گذاشته و با مردم عادی مواجه شده است، نثر بیهقی و ادبیات دیوانی به خدمت مردم ناراضی از دربار در می‌آیند و بیانگر آمال مردم عادی می‌شود و ثبت‌کننده صدای آنان. پس نثر دیوانیان دربار به سود بی‌صدایانی چون زید می‌چرخد. این چرخش اما خود آن نثر را دست‌خوش دگرگونی و بحرانی جدی نمی‌کند و گرچه حدیث، حدیث زید است و امثال زید، زبان اما همچنان زبان فرادستان است. به بیانی، زید با ورود به قلمرو زبان ابوالمجد آن زبان را به سود خود دگرگون نمی‌کند بلکه خود در آن زبان مستقر می‌شود و آن را به تملک خود و همانندانش درمی‌آورد. پس دگرگونی ناتمام می‌نماید و تا دست‌یافتن به آن‌چه پایان قصه نوید می‌دهد هنوز فرسنگ‌ها راه باقی است و گویی راقم حدیث نیز این را به شهود دریافت‌ه است و این خود از سطرهای پایانی قصه کم‌وبیش پیداست. اما هفت، ششت صفحه مانده به پایان قصه، راقم حدیث از چند برگِ «مخدوش» و «مغلوط» و شطح‌مانند در روایت ابوالمجد سخن می‌گوید: «راقم گوید، در این نسخه‌ت که ما به نقل از آن این حدیث می‌گزاییم برگی چند هست همه مخدوش و مغلوط و هر عبارت که هست در این زبان که ما می‌نویسیم به هیچ توبولی راست نیفتد. و اگر جای جای پارسی‌گونه چیزی باشد همه شطح است همان‌که شرح هریک را دفترها باید. اما اگر گویند که ناسخان با هرچیز که نه بر مذاق اهل ظاهر بوده است چنین کرده‌اند، گوئیم: آن‌گاه که قصه آن غلامک ابوالمجد – زید – بایرم که در بند چرا افتاد و با او چه رفت تا گذشته شد، هرکس بداند که در آن حال که او بود از شطح و رمز‌گزیز نبوده است. و شاید که با دبیر درگاهی که بیش و کمی می‌نگارد، حرمت قلم را، سخن جز به اشارت و رمز نتوان گفت.»

این چند برگ مخدوش و مغلوط وجه ایدئیکال نثر و زبان قصه می‌توانست باشد اگر حدیث تنها در همان نثری که باقی قصه با آن نوشته شده از آن سخن نمی‌گفت و آن را عینا نقل می‌کرد تا نثر ابوالمجد واقعا بحرانی و آشفته شود و به‌جای مستقرشدن زید در نثر بوالمجد و چه‌بسا بدل‌شدن تدریجی امثال او به افرادی از جنس همان سیستم که نثر بوالمجد به آن تعلق دارد با ماندنشند در همان وضعیت پیشین، نثر منشیانه دیوانیان با حضور خاموشانی چون زید و امثال زید، برمی‌آشفته و پریشان می‌شود و از رهگذر این آشوب و پریشانی گسترش می‌یافت و با رخنه در زبان دبیران دربار امیر شرف‌الدین، آن سازوکار را از بنیان دگرگون می‌کرد. «در حدیث مرده بر دار کردن…» اما رسته نثر دیوانی هنوز نگسسته و در این نثر، زید قصه هنوز غلام ابوالمجد است و بوالمجد همچنان دبیر دیوان امیر شرف‌الدین. زید به روایت درآمده است اما او صرفا موضوع روایت است و همچنان زیردست خواجه بوالمجد دبیر و شاید چنین نبود اگر آن چند برگ مخدوش مغلوط روایت بوالمجد نیز عینا نگاشته می‌شد و نثر دیوانی بوالمجد را واقعا بحرانی و آسوبناک می‌کرد و به‌واقع بدیلی می‌شد بر آن نثر.

داشت گمارده بود. در آن اداره همه‌جو مدیر و کارمند به سر کار آمده و تغییر کرده بودند، اما او همیشه آتجا بود، ریخت و قیافه‌اش تغییری نکرده و شغلش هم همان بود که بود – از نامه‌ها رونویس تهیه می‌کرد. دیگر همه راور کرده بودند که او از ابتدا در همان اداره، با همان یونیفورم و سر طاس به‌دنیا آمده بود. در آنجا هیچ‌کس به او احترام نمی‌گذاشت. مستخدم اداره وقتی او را می‌دید نه تنها از جایش بلند نمی‌شد، بلکه حتی نمی‌نگاهی هم به او نمی‌انداخت. گویی او مگسی بود که در آنجا به پرواز درآمده است. مافوق‌هایش با او رفتار مستبدانه‌ای داشتند. معاون کل کاغذ زیر دماغ او می‌گرفت. بدون آنکه حتی به خود زحمت دهد و مثلا بگوید پاکتوسی کن یا این هم مطلب جالبی است یا هر حرف خوشایند دیگری که در ادارات رایج است. او هم کاغذ را می‌گرفت، نگاهي به آن می‌انداخت و بی‌تفاوت نسبت به اینکه چه‌کسی آن را به او داده و آیا آن شخص در جایگاهی بوده که به او دستور دهد یا نه، شروع می‌کرد به تهیه رونویس. کارمندان جوان تا جایی که شأن اداره اجازه می‌داد او را مسخره می‌کردند و به‌اش می‌خندیدند. در حضورش راجع به او و پیرزن صاحبخانه‌اش از خودشان قصه درمی‌آوردند. می‌گفتند که آن پیرزن هفتادساله او را کمک می‌زند و می‌پرسیدند چه‌زمان قرار است با او عروسی کند و خرده‌کاغذ روی سرش می‌پاشیدند و می‌گفتند که دارد برف می‌آید…».

به حساب می‌آمدند. حسن سرف‌ها برای صاحبان‌شان تنها این نبود که کار می‌کردند بلکه از آنها می‌شد به‌عنوان وثیقه نیز استفاده کرد و از بانک‌ها وام گرفت. اگر سرفی در فاصله دو آمارگیری از نفوس املاک می‌رد مالک موظف بود همچنان مالیات او را تا آمارگیری بعد بپردازد. حال اگر کسی مانند چیچیکوف اهل زدوبند بود می‌توانست از این موقعیت استفاده کرده و وام از بانک دولتی بگیرد.
●● به نظر فونتنس بعضی از ایده‌های گوگول شباهتی به کافکا دارد مانند «دماغ» که با «امر محال» آغاز می‌شود. این موضوع یادآور «مسخ» کافکا است که روزی گرگ‌ور زامزا از خواب بیدار شد و دید که به حشره بدل شده است.
۱. ۲. ۸۰۹. نفوس مرده، گوگول، ترجمه کاظم انصاری
۳) خودم با دیگران، کارلوس فونتنس، ترجمه عبدالله کوثری
۴. ۶) یادداشت‌های یک دیوانه، دماغ، گوگول، ترجمه خشایار دیهیمی
۵) نیکلای گوگول، رلف ای. متلاو، ترجمه خشایار دیهیمی
۷) بازرس، گوگول، ترجمه آبتین کلکار

عطف

خاطرات آدمی ناقابل

«یک هفته است که من و همسر عزیزم کری به خانه جدیدمان لولر در هالوو، بریگفیلدتراس، آمده‌ایم. منزلی قشنگ و شش اتاقه، به‌اضافه یک زیرزمین و سالی مخصوص صرف صبحانه رو به حیاط؛ جلویش باغچه کوچکی دارد و از خیابان تا در ورودی که معمولا از تو زنجیرش می‌کنیم، ده پله می‌خورد. کامینگز و گوینگ و بقیه دوستان صمیمی‌مان همیشه از ورودی کوچک فرعی وارد می‌شوند تا خدمتکار مجبور نشود هی کارش را بگذارد برود در را باز کند. پشت خانه هم باغچه قشنگ کوچکی هست که تا ریل راه‌آهن گسترده است. اولش در تسویه‌بودیم سروصدای قطار اذیتمان کند، اما صاحبخانه گفت یک کم که بگذرد بهش عادت می‌کنیم، و بعد ۲ پوند به‌خاطرش از اجاره کم کرد…» «روزنامه خاطرات یک آدم ناقابل» با این دستور شروع می‌شود. این کتاب اثری از جورج و ویدون گروسمیث که به‌تازگی با ترجمه شهلا طهماسبی توسط نشر نو به‌چاپ رسیده است. نویسندگان این کتاب، برادران گروسمیث، هر دو در لندن و از خانواده‌ای تئاتری به دنیا آمدند و هر دو خیلی زود به‌عنوان بازیگر مشغول به کار شدند.

«روزنامه خاطرات یک آدم ناقابل» از سال ۱۸۹۲ تا ۱۹۱۹، پانزده‌بار تجدیدچاپ شد و همچنین بارها به روی صحنه رفت. در سال ۱۹۶۴، بی‌بی‌سی از آن یک فیلم کوتاه چهل‌دقیقه‌ای به سبک فیلم‌های صامت بااستر کیتون و چارلی چاپلین با صدای یک روانگتر تهیه کرد و در سال‌های ۱۹۷۹ و ۲۰۰۷ از آن سریال تلویزیونی ساخت. نمایش رادیویی نیز در سال‌های ۲۰۰۴، ۲۰۱۲، ۲۰۱۵ از آن اجرا شده است. «روزنامه خاطرات یک آدم ناقابل»، ماجراهای زندگی روزمره خانواده پوتر، ساکن عمارت لولر در هالوو، بریگفیلدتراس را روایت می‌کند. رییس خانواده، چارلز پوتر، کارمند شرکتی تجارتي در سیتی لندن است و همسر وفاداری به اسم کری و پسر جوان و بی‌بندوباری به اسم ویلی لوپین دارد. طبق توضیحات مترجم، آقای پوتر آدم ناقابل حساسی است که می‌کوشد

اصلتش با مراده‌های بی‌حاصل با امثال نقاش‌های ساختمان و شاگرد معازمه‌ها، دکان‌دارها و خلاصه آدم‌هایی که همه‌چیز را به دل می‌گیرند، خدشه‌دار نشود. همه فکرودکرش هم این است که جوک‌های خوب تعریف کند و به هرقیمتی می‌خواهد که تحویش بگیرند و فکر می‌کند بهترین راه نوشتن یادداشت روزانه با روزنامه خاطرات است. شخصیت آقای پوتر، در عهده‌اش شکل می‌گیرد که کارمندها به قلم بر می‌نوشتنند و روی چهارپایه بلند می‌نشستند و سلسله‌مراتب اجتماعی به‌شدت رعایت می‌شد. در بخشی دیگر از کتاب می‌خوانیم: «کری تا به‌حال چندبار به کم‌مویی وسط سرم اشاره کرده و توصیه کرده خودم هم آن را در آینه بینم. امروز صبح می‌خواستم با یک آینه دستی کوچک وسط سرم را بینم که آن‌رجم خورده به لبه کشو درآور و آینه از دستم افتاد زمین و خرد شد. کری خیلی قهران‌تی است و بدجوری هول کرد. شب هم قاب بزرگ عکسم که به دیوار اتاق نشیمن آویزان است، افتاد و شیشه‌اش ترک خورد و کری بیشتر هول کرد. کری گفت: چارلز، صبر کن تا ببینی، به اتفاق بدی می‌خواد بیفته. گفتم: عزیزم چرند نکو. عصر لوپین زود به خانه رسید. کمی آشفته به نظر آمد…».



روزنامه خاطرات یک آدم ناقابل
جورج و ویدون گروسمیث
ترجمه شهلا طهماسبی
نشر نو

مرور

شاعران کلاسیک ایران به روایت کریستن سن

«شاعران و متفکران اسلامی» کتابی است از آرتور کریستن‌سن که به ترجمه سعید سهیلی در نشر پرشس به چاپ رسیده است. این کتاب از زبان دانمارکی ترجمه شده است و همراه با ضمیمه‌ای است با عنوان «شعر درباری و دربارهای شعر» که بخش دوم کتاب را شامل می‌شود. کریستن‌سن در بخش اول این کتاب به آثار شش شاعر و متفکر جهان اسلام پرداخته است که به‌جز یکی از آن‌ها، مابقی شاعران و متفکران ایرانی هستند و از این نظر می‌توان گفت بخش عمده پژوهش کریستن‌سن در این کتاب، شعر کلاسیک فارسی را شامل می‌شود و از بین شاعران و متفکرانی که در این کتاب به آن‌ها پرداخته شده تنها ابوالعلائی معری متعلق به جهان عرب است. کریستن‌سن در «شاعران و متفکران اسلامی» آثار و اندیشه ابوالعلائی معری، ابوعلی سینا، ناصرخسرو قبادیانی، فریدالدین عطار، عمر خیام و سعدی را مورد بررسی قرار داده است و در بخش دیگر کتاب به مدیحه و شاعران مدیحه‌سرا پرداخته است. مترجم در پیشگفتار خود بر ترجمه فارسی بخش اول این کتاب درباره تفاوت نقد و تفسیر کریستن‌سن بر آثار این شاعران و متفکرانی که نام‌شان آمد با آن‌چه پژوهشگران دیگر درباره آن‌ها نوشته‌اند، در دیدگاه‌های متفاوت کریستن‌سن و ابعاد گسترده‌تر نقد و تفسیر او در قیاس با دیگر آثاری که درباره این شاعران و متفکران نوشته شده اشاره کرده و نوشته است: «زندگینامه و آثار شش نویسنده مورد مطالعه در این کتاب بیش از این نیز به وسیله دیگر پژوهشگران ایرانی، و غیرایرانی مورد بررسی قرار گرفته، اما نقد و تفسیر کریستن‌سن دربردارنده ابعادی گسترده‌تر و دیدگاه‌هایی متفاوت است با آنچه پیش از این نوشته و انتشار یافته و در مقدمه مترجم همچنین درباره زبان کریستن‌سن و شیوه‌ای که برای ترجمه فارسی این کتاب انتخاب شده است، می‌خوانیم: «زبان نویسنده، زبانی ادبی و آکادمیک است، که البته در مقایسه با زبان امروز دانمارکی تفاوت‌های عمده‌ای دارد. و در برخی موارد واژگان آلمانی و فرانسوی نیز در آن به کار رفته است، لذا در ترجمه این کتاب کوشش کرده‌ایم تا زبان متن را به شکل زبان ادبی ترجمه کنیم.» کتاب کریستن‌سن به دلیل موضوع مورد بررسی او، جابجا ارجاعاتی دارد به شعرهای فارسی و ابیاتی از شاعرانی که کریستن‌سن در کتابش به آن‌ها پرداخته است. طبیعتا در متن اصلی ترجمه دانمارکی این اشعار آمده اما مترجم، همان متن فارسی ابیات را در ترجمه آورده و دراین‌باره نوشته است: «باز ترجمه این ابیات به زبان فارسی سبب می‌شد که بار مفهومی و زیباشناختی شعر را از میان ببرد. بنابراین اشعار مذکور را از متن دیوان این شاعران نقل کردیم.» البته مترجم به این موضوع نیز اشاره می‌کند که «در مورد ابوالعلائی معری و ابوعلی سینا چنین کاری کمتر امکان‌پذیر بود، زیرا که ترجمه تمامی اشعار ابوالعلا را در اختیار نداشته و اشعار واقعی و غیرانتسابی به ابوعلی سینا نیز وجود نداشت.»

بخش دوم کتاب اما همان‌طور که گفته شد ضمیمه‌ای است درباره مدیحه‌سرایی. این بخش درواقع رساله‌ای کوتاه از کریستن‌سن است با عنوان «شعر درباری و دربارهای شعر». مدیحه‌سرایی در دربارهای ایران، قصاید مدیحه شعر درباری و اشعار خاقانی عنوان‌های این بخش از کتاب است. سعید سهیلی برای این بخش دوم پیشگفتاری مستقل نوشته است. در این پیشگفتار درباره این رساله کریستن‌سن می‌خوانیم: «این کتاب ترجمه‌ای از یک رساله کوتاه آرتور کریستن‌سن، ایران‌شناس و دبیر برجسته دانمارکی است. او در این رساله با استناد به متون تاریخ ادبی، به‌ویژه تذکره‌های شعر، عقاید و آرای متقدمان درخصوص نقد شعر مدیحه، و نیز رویه انتقادی ابن‌خلدون را به‌عنوان منتقد عرب، و نظامی عروضی را مورد مطالعه انتقادی قرار داده است، و پس از عنوان‌کردن نظرات خود در مورد چند شاعر مدیحه‌سرا، از جمله انوری، خاقانی، و امیر معزی، به بحث درباره ویژگی‌های شعر هر یک از آنان و کیفیت و بردارهای شاهان و شاهزادگان سلجوقی و خوارزمشاهی پرداخته است.»

کریستن‌سن چنانکه در پیشگفتار بخش اول کتاب اشاره کرده، معتقد است که شعر کلاسیک ایران با فکر پیوند خورده است. او دراین‌باره می‌نویسد: «رابطه میان شعر و تفکر یک خصیصه شرقی است، که نزد ایرانیان به‌گونه‌ای خاص جلوه‌گر شده است.» او در بخشی از این درآرمد درباره ضرورت رجوع به آثار شاعران و متفکران ایران نوشته است: «با عطف توجه به خرد و معرفت مشرق‌زمین، به‌ویژه ایران چنین استنباط می‌شود که می‌باید برای دریافت این‌گونه ارزشهای معنوی، به آثار متفکران و شاعران ایران مراجعه نمود. آثاری مانند منظومه حماسی و افتخارناکیز فردوسی، با ببل سخنور شعر جذاب حافظ. مشرق‌زمین در حوزه‌های انتزاعی تفکر خود به‌دنبال کشف حقیقت و خردمندی است، و چیزی را که باید بدون تعصب بیان کرد، این‌که: روشنگری فرهنگ مَدرن اروپایی تا این اندازه توفیق نداشته است، به‌ویژه در شرایط غم‌انگیز سیاسی که هم‌اکنون بر جهان حاکم است، با انقلاب‌های خونین و ویرانگر خود، که تصور نمی‌رود هرگز پایانی داشته باشد. بیش متفکران را نیز آلوده و تباه کرده است. هرزگی آشکار انسانی و صلح انکارشده، در برابر یکدیگر ایستاده‌اند. انسانهای شریف عموما دچار افراطی‌گری و دگرپش بردارهای سخت هستند که در نهایت، در برابر تبلیغات درباره عقاید رایج فلسفی، شیوه بی‌طرفی را برمی‌گزینند. از نظر ارزیابی ادبی بیش شاعرانی مانند ناصرخسرو، عمر خیام، فریدالدین عطار، مولانا جلال‌الدین مولوی و سعدی قابل اهمیت است، چنانکه باید در مرحله نخست این پژوهش قرار گیرد…».



شاعران ومتفکران اسلامی
آرتور کریستن‌سن
ترجمه و نگارش سعید سهیلی
نشر پرشس

چرا براهنی بیست سال در خارج از کشور کنار انتشارات‌های ایرانی باسابقه و در کانادا زندگی کرد ولی متن را به فارسی چاپ نکرد؟ چرا قراردادی برای این کتاب در هیچ کجا موجود نیست. رضا

براهنی رمان را به فارسی و تنها یک بار چاپ کرده و هرگز این رمان را به غیر نداده است؛ گویا فقط برای تاریخی نامعلوم نگه داشته است. و نویسنده‌ای که «روزگار دوزخی آقای ایاز» را مهم‌ترین رمان خود می‌داند، حتماً تدبیری تاریخی برای عرضه آن در آینده نیز اندیشیده است. و تاریخ طولانی‌تر از پنجاه سال است،